

خلاصه اولیس^۱

جیمز جویس
ترجمه وحید مواجی

مهر ۱۳۹۱

¹SparkNotes Editors. “SparkNote on Ulysses.” SparkNotes.com. SparkNotes LLC. 2003.

فهرست مطالب

| | |
|----|---------------------|
| ۱ | اول |
| ۳ | ۱ شخصیت‌ها |
| ۹ | دوم |
| ۱۱ | ۲ تلماخوس |
| ۱۳ | ۳ نستور |
| ۱۵ | ۴ پروتئوس |
| ۱۷ | ۵ کالوپسو |
| ۱۹ | ۶ لوتوفاگ‌ها |
| ۲۱ | ۷ هادس |
| ۲۳ | ۸ آیولوس |
| ۲۵ | ۹ لاستریگون‌ها |
| ۲۷ | ۱۰ سیلا و کاربید |
| ۲۹ | ۱۱ صخره‌های سرگردان |
| ۳۱ | ۱۲ سیرن‌ها |
| ۳۳ | ۱۳ سیکلوپ |
| ۳۵ | ۱۴ ناوسیکائا |

فهرست مطالب

ت

۳۷

۱۵ گله‌ گاوِ خورشید

۳۹

۱۶ کیرکه

۴۱

۱۷ ائومايوس

۴۳

۱۸ ایتاکا

۴۵

۱۹ پنلوپه

۴۷

سوم

۴۹

۲۰ طرح کلی داستان

بخش اول

فصل ۱

شخصیت‌ها

لئوپلد بلوم^۱ مردی سی و هشت ساله و مسئول تبلیغات در دوبلین. بلوم در دوبلین با رودلف^۲، پدر یهودی مجارستانی‌اش و الن^۳، مادر کاتولیک ایرلندی‌اش بزرگ شده است. او از مطالعه و تفکر درباره علوم و اختراعات و شرح معلوماتش به دیگران لذت می‌برد. بلوم، عاطفی و کنجکاو است و عاشق موسیقی می‌باشد. او ذهنش درگیر روابط سردش با زنش مالی است.

مریان (مالی) بلوم^۴ همسر لئوپلد بلوم. مالی بلوم سی ساله است، کمی تپل و سبزه، خوش بر و رو و اهل لاس‌زدن می‌باشد. او تحصیلات زیادی ندارد ولی به هر تقدیر باهوش و صاحب‌نظر است. او خواننده‌ای حرفه‌ای است که توسط پدر ایرلندی‌اش، سرگرد برایان توویدی^۵ در جیبرالتر^۶ بزرگ شده است. مالی حوصله بلوم را ندارد مخصوصاً به این دلیل که از مرگ یازده سال پیش پسرشان رودی^۷ به این طرف، بلوم دیگر با او صمیمی (در رابطه جنسی) نیست.

استیون ددالوس^۸ شاعری پراهمام و بیست و چند ساله. استیون باهوش و فوق‌العاده کتابخوان و علاقه‌مند به موسیقی است. به نظر می‌رسد که بیشتر در دنیای ذهنی خودش زندگی می‌کند تا اینکه عضو انجمنی یا حتی گروه دانشجویان پزشکی که همقطاران‌اش هستند باشد. استیون در کودکی، بسیار مذهبی بوده است ولی بر اثر مرگ مادرش که کمتر از یک سال پیش رخ داده، اکنون با مسائل مربوط به شک و ایمان دست و پنجه نرم می‌کند.

مالاکای (باک) مالیگان^۹ دانشجوی پزشکی و دوست استیون. باک مالیگان کمی چاق و اهل مطالعه است و تقریباً همه چیز را دست می‌اندازد. او به خاطر لطیفه‌های بی ادبی و بامزه‌ای که تعریف می‌کند تقریباً مورد علاقه همه به جز استیون، سایمون و بلوم است.

¹ Leopold Bloom

² Rudolph

³ Ellen

⁴ Marion (Molly) Bloom

⁵ Brian Tweedy

⁶ Gibraltar

⁷ Rudy

⁸ Stephen Dedalus

⁹ Malachi (Buck) Mulligan

هینز^{۱۰} دانشجوی فرهنگ فولکلور که به خصوص علاقه‌مند به مطالعه قوم و فرهنگ ایرلندی است. هینز اغلب اوقات ناخواسته مغرور و خودبین است. او در قلعه مارتلو^{۱۱} اقامت دارد جایی که استیون و باک هم در آنجا زندگی می‌کنند

هیو (بلیزس) بویلان^{۱۲} مدیر کنسرت قریب‌الوقع مالی در بلفاست. بلیزس بویلان در شهر مشهور و محبوب است علی‌رغم اینکه کمی هرزه به نظر می‌رسد، مخصوصاً نسبت به زنان. بویلان به مالی علاقه‌مند شده است و آنها در بعدازظهر داستان رابطه‌ای با هم برقرار می‌کنند.

میلیسنت (میلی) بلوم^{۱۳} دختر پانزده‌ساله مالی و لئوپلد بلوم که فی‌الواقع در اولیس ظاهر نمی‌شود. خانواده بلوم اخیراً میلی را برای زندگی و یادگیری عکاسی به مالینگار^{۱۴} فرستاده‌اند. میلی، بلوند و زیبا و علاقه‌مند به پسرها است - او با الک بانون^{۱۵} در مالینگار قرار و مدار می‌گذارد.

سایمون ددالوس^{۱۶} پدر استیون ددالوس. سایمون ددالوس در کورک^{۱۷} بزرگ شده و بعداً به دوبلین آمده و تا کنون مرد نسبتاً موفق بوده است. مردان دیگر، او را سرلوحه خود قرار می‌دهند، هرچند که بعد از مرگ زنش، خانه و زندگی‌اش بی‌نظم و نامرتب شده است. سایمون دارای صدایی خوب و استعداد لطیفه‌گویی است و اگر عادت مشروب‌خوری نداشت می‌توانست از این همه استعداد سود ببرد. سایمون به شدت منتقد استیون است.

ای.ای (جرج راسل)^{۱۸} ای.ای نام مستعار جرج راسل، شاعر معروف احیای ادبیات ایرلندی است که در کانون حلقه‌های ادبی ایرلند می‌باشد - حلقه‌های ادبی که استیون را به خود راه نمی‌دهند. او عمیقاً به عرفان اسرارآمیز علاقه‌مند است. بقیه مردها چنان با او مشورت می‌کنند که انگار حرفش وحی منزل است.

ریچارد بست^{۱۹} کتابداری در کتابخانه ملی. بست، شخص مشتاق و علاقه‌مندی است، با این حال بخش عمده‌ای از مشارکتش در بحث هملت در فصل ۱۰، نشانه‌هایی از باورهای غلطی دارد که به خیال خودش درست می‌باشند.

ادی بوردمن^{۲۰} یکی از دوستان گرتی مک‌داول^{۲۱}. رفتار مغرورانه گرتی، ادی را که می‌خواهد او را با گوشه و کنایه ضایع کند، می‌رنجانند.

¹⁰Haines

¹¹Martello

¹²Hugh ("Blazes") Boylan

¹³Millicent (Milly) Bloom

¹⁴Mullingar

¹⁵Alec Bannon

¹⁶Simon Dedalus

¹⁷Cork

¹⁸A.E. (George Russell)

¹⁹Richard Best

²⁰Edy Boardman

²¹Gerty MacDowell

جوسی (نام خانه پدری: پاول) و دنیس برین^{۲۲} جوسی پاول و بلوم وقتی جوان تر بودند به هم علاقه داشتند. جوسی زیبا و اهل لاس‌زدن بود. بعد از اینکه بلوم با مالی ازدواج کرد، جوسی هم با دنیس ازدواج کرد. دنیس برین کمی دیوانه است و پارانوید به نظر می‌رسد. مراقبت از چنین شوهر ابله‌ی اثر خود را روی جوسی گذاشته است و اکنون نحیف و خسته به نظر می‌رسد.

سیسی، جکی و تامی کافری^{۲۳} سیسی کافری یکی از بهترین دوستان گرتی مک‌داول است. او دختری با رفتار پسرانه و کمی رگ است. او مراقب برادران نوپای کوچکش، جکی و تامی است.

شهروند^{۲۴} یک میهن‌پرست ایرلندی مسن که از نهضت ناسیونالیست دفاع می‌کند. با اینکه به نظر نمی‌رسد شهروند هیچ ارتباط رسمی با نهضت داشته باشد ولی بقیه افراد، اخبار و اطلاعات را از او می‌پرسند. او سابقاً یکی از ورزشکاران و پهلوانان ایرلند بوده است. او ماجراجو و بیگانه‌هراس است.

مارتا کلیفورد^{۲۵} زنی که بلوم با او تحت نام مستعار هنری فلاور^{۲۶} مکاتبه می‌کند. نامه‌های مارتا پر از غلطهای نگارشی است و تمایلات جنسی‌اش، غیرخلاقانه و ملال‌آورند.

بلا کوهن^{۲۷} زن فاحشه‌ای خلافکار. بلا کوهن گنده، سبزه و دارای رفتاری مردانه است. او تا حدی طالب احترام از جانب بقیه است و پسری در آکسفورد دارد که شهریه‌اش را یکی از مشتریان می‌پردازد.

مارتین کانینگهام^{۲۸} یکی از اعضای اصلی حلقه دوستان بلوم. مارتین کانینگهام نسبت به دیگران مهربان و باشفقت است و در لحظات مختلفی از روز (کل داستان در یک روز اتفاق می‌افتد) از بلوم دفاع می‌کند با این حال با بلوم مثل یک بیگانه رفتار می‌کند. قیافه او، شکسپیر را تداعی می‌کند.

گرت دیزی^{۲۹} مدیر مدرسه پسرانه‌ای که استیون در آنجا تدریس می‌کند. دیزی، پروتستانی از شمال ایرلند و به دولت انگلیس پایبند است. دیزی نسبت به استیون با تکبر برخورد می‌کند و شنونده خوبی نیست. نامه پر و پیمان او به ویراستار درباره تب برفکی احشام، موضوع استهزاء مردان دوبلینی در طی روز است.

دیلی، کیتی، بودی و مگی ددالوس^{۳۰} خواهران جوان‌تر استیون. آنها بعد از مرگ مادرشان سعی در رتق و فتق امور منزل ددالوس دارند. به نظر می‌رسد که دیلی علائق و آرزوهایی مثل یادگیری زبان فرانسه دارد

²²Josie (née Powell) and Denis Breen

²³Cissy, Jacky, and Tommy Caffrey

²⁴The citizen

²⁵Martha Clifford

²⁶Henry Flower

²⁷Bella Cohen

²⁸Martin Cunningham

²⁹Garrett Deasy

³⁰Dilly, Katey, Boody, and Maggy Dedalus

پاتریک دیگنام، خانم دیگنام و پاتریک دیگنام جونیور^{۳۱} پاتریک دیگنام یکی از آشنایان بلوم بود که خیلی زود بر اثر شرابخواری درگذشت. مراسم خاکسپاری او امروز است و بلوم و بقیه جمع می‌شوند تا برای بیوه دیگنام و بچه‌هایش مقداری پول جمع کنند چرا که پدی^{۳۲} همه بیمه عمرش را صرف پرداخت دیونش کرده بود و برای بچه‌هایش چیزی باقی نگذاشته است.

بن دالرد^{۳۳} مردی که در دوبلین به خاطر صدای بم عالی‌اش شهره است. کسب و کار بن دالرد مدتی پیش از رونق افتاده است. آدم خوش طینتی به نظر می‌رسد ولی احتمالاً به خاطر عادت شرابخواری گذشته‌اش، عصبی و پریشان است.

جان اگلینتون^{۳۴} مقاله‌نویسی که وقتش را در کتابخانه ملی می‌گذراند. جان اگلینتون، اعتماد به نفس و غرور جوانی استیون را تحقیر می‌کند و نسبت به تئوری هملت استیون با دیده تردید می‌نگرد.

ریچی، سارا (سالی) و والتر گولدینگ^{۳۵} ریچی گولدینگ، دایی استیون ددالوس است؛ او برادر ماری، مادر استیون بوده است. ریچی کارمند دادگستری است که اخیراً به خاطر مشکل کمرش کمتر توانسته کار کند - مسأله‌ای که به خاطر آن، موضوع خنده سایمون ددالوس شده است. والتر، پسر ریچی و سارا، لوچ است و لکنت زبان دارد.

زو هیگینز^{۳۶} فاحشه‌ای در فاحشه‌خانه بلا کوهن. زو بی‌پروا و در زخم زبان زدن استاد است.

جو هاینز^{۳۷} گزارشگری از روزنامه دوبلین که اغلب اوقات بی پول است - او از بلوم، سه پوند قرض گرفته است و تا کنون آن را پس نداده. هاینز، بلوم را درست نمی‌شناسد و در اپیزود دوازدهم به نظر می‌رسد که دوست خوبی برای شهروند است.

کورنی کله‌هر^{۳۸} مسئول کفن و دفن که روابط خوبی با پلیس دارد.

مینا کندی و لیدیا دوس^{۳۹} دختران پیشخدمت هتل اورموند^{۴۰}. مینا و لیدیا اهل لاس‌زنی هستند و با مردانی که به نوشگاه می‌آیند گرم می‌گیرند، با این حال در خلوت خود از جنس مخالف به بدی یاد می‌کنند. دوشیزه دوس که موهای

³¹ Patrick Dignam, Mrs. Dignam, and Patrick Dignam, Jr.

³² Paddy

³³ Ben Dollard

³⁴ John Eglinton

³⁵ Richie, Sara (Sally), and Walter Goulding

³⁶ Zoe Higgins

³⁷ Joe Hynes

³⁸ Corny Kelleher

³⁹ Mina Kennedy and Lydia Douce

⁴⁰ Ormond

برنزرنگی دارد، بی پروا تر از آن یکی به نظر می رسد و با بلیزس بویلان درگیری داشته است. دوشیزه کندی که موهایی طلایی دارد، خوددارتر است.

ند لمبرت^{۴۱} یکی از دوستان سایمون ددالوس و بقیه مردان در دوبلین. ند لمبرت اغلب در حال لطیفه گویی و خنده است. او در انبار غله و حبوبات در مرکز شهر کار می کند، در جایی که زمانی صومعهٔ مریم مقدس بوده است.

لنهان^{۴۲} ویراستار مسابقات در روزنامهٔ دوبلین؛ با این حال اسب مورد نظر او، سپتر^{۴۳} در مسابقات گلدکاپ می بازد. لنهان آدم بذله گویی است و با زنان لاس می زند. او بلوم را مسخره می کند ولی به سایمون و استیون ددالوس احترام می گذارد.

لینچ^{۴۴} دانشجوی پزشکی و دوست قدیمی استیون (او در «چهرهٔ هنرمند در جوانی» هم حضور دارد). لینچ به شنیدن نظریات پرمدها و فوق زیباشناسانهٔ استیون عادت دارد و با سرسختی و لجاجتِ استیون آشناست. او با کیتی ریکتس^{۴۵} قرار می گذارد.

تامس دابلیو لیستر^{۴۶} کتابداری در کتابخانهٔ ملی دوبلین و عضو فرقهٔ کویکر^{۴۷}. لیستر بیشترین علاقه را به صحبت های استیون در اپیزود نهم نشان می دهد.

گرتی مک داول^{۴۸} زنی در اوان بیست سالگی و از خانواده ای از طبقهٔ متوسطِ رو به پایین. گرتی از لنگی دائمی پایش رنج می برد که احتمالاً بر اثر تصادف با دوچرخه بوده است. او با دقت بسیاری به لباس پوشیدن و رژیمش اهمیت می دهد و آرزوی عاشق شدن و ازدواج دارد. او به ندرت به خودش اجازه می دهد راجع به معلولیتش فکر کند.

جان هنری منتون^{۴۹} مشاور حقوقی در دوبلین که توسط پدی دیگنام استخدام شده است. وقتی بلوم و مالی عاشق هم بودند، منتون تحت تأثیر علاقه به مالی، رقیبی عشقی برای بلوم بود. او نسبت به بلوم با بی احترامی رفتار می کند

راوی بی نام اپیزود دوازدهم راوی بی نام اپیزود دوازدهم، در حال حاضر کارگزار وصول طلب است و این جدیدترین شغلش از بین شغل های بسیاری است که داشته. او از اینکه «با اطلاع» به نظر برسد لذت می برد و بخش عمدهٔ شایعاتی

⁴¹ Ned Lambert

⁴² Lenehan

⁴³ Sceptre

⁴⁴ Lynch

⁴⁵ Kitty Ricketts

⁴⁶ Thomas W. Lyster

⁴⁷ Quaker

⁴⁸ Gerty MacDowell

⁴⁹ John Henry Menton

که درباره خانواده بلوم می‌داند را از دوستش «پیسر» بورک^{۵۰} شنیده که آنها را وقتی در هتل سیتی آرمز^{۵۱} زندگی می‌کردند می‌شناخته است.

عضو شورای شهر، ناتنی^{۵۲} مسئول ارشد چاپ در روزنامه دوبلین و عضو پارلمان. ناتنی یک دورگه ایتالیایی- ایرلندی است.

جی. جی. اُمالوی^{۵۳} وکیل که اکنون بیکار و بی‌پول است. اُمالوی، امروز در قرض گرفتن پول از دوستانش ناکام است. او در اپیزود دوازدهم در میخانه بارنی کیرنان^{۵۴}، از بلوم دفاع می‌کند.

جک پاور^{۵۵} یکی از دوستان سایمون ددالوس و مارتین کانینگهام و دیگر مردان شهر. پاور احتمالاً در اجرای احکام کار می‌کند. او زیاد با بلوم خوب نیست.

کیتی ریکتس^{۵۶} یکی از فاحشه‌هایی که در فاحشه‌خانهٔ بلا کوهن کار می‌کنند. به نظر می‌رسد که کیتی با لینچ رابطه دارد و بخشی از روز را با او گذرانده است. او لاغر است و طرز لباس پوشیدنش، تمایلاتش به طبقهٔ بالای جامعه را نشان می‌دهد.

فلوری تالبوت^{۵۷} یکی از فاحشه‌های فاحشه‌خانهٔ بلا کوهن. فلوری چاق است و کودن به نظر می‌رسد ولی به راحتی خوشحال می‌شود.

⁵⁰“Pisser” Burke

⁵¹City Arms

⁵²City Councillor Nannetti

⁵³J. J. O’Molloy

⁵⁴Barney Kiernan

⁵⁵Jack Power

⁵⁶Kitty Ricketts

⁵⁷Florry Talbot

بخش دوم

فصل ۲

تِلماخوس^۱

ساعت حدود ۸ صبح است و باک مالیگان، در حال تقلید و مسخره مراسم عشاء ربانی با کاسه ریش تراشی اش، استیون ددالوس را صدا می زند تا بالای سقف قلعه مارتلو که مشرف بر خلیج دوبلین است، بیاید. استیون به مسخره بازی پرخاشگرانه باک بی توجه است - او حوصله هینز را ندارد، فرد انگلیسی ای که باک دعوتش کرده تا در قلعه بماند. استیون با ناله های هینز درباره کابوسی که در آن یک پلنگ سیاه دیده بود، از خواب شبانه بیدار شده است. مالیگان و استیون به دریا نگاه می کنند که باک از آن به مادر کبیر یاد می کند. این کار، مالیگان را به یاد غضب عمه اش نسبت به استیون می اندازد چرا که استیون قبول نکرده بود کنار بستر مرگ مادر خودش دعا کند. استیون که هنوز لباس عزا به تن دارد به دریا می نگرد و به مرگ مادرش فکر می کند، در حالی که باک، استیون را به خاطر لباس های دست دوم و ظاهر کثیفش دست می اندازد. باک یک آینه شکسته را جلوی استیون می گیرد تا خودش را در آن ببیند. استیون همدردی باک را رد می کند و اظهار می کند که چنین «آینه شکسته ای از یک نوکر» نشانه ای از هنر ایرلندی است. باک بازویش را به نشانه همدردی دور استیون حلقه می کند و می گوید که آنها با هم می توانند ایرلند را به سطحی از فرهنگ، همتای یونان باستان برسانند. باک پیشنهاد می دهد در صورتی که هینز، دوباره استیون را برنجاند، او را تهدید کند و استیون به یاد «تحقیر و آزار» یکی از همکلاسی هایشان به نام کلایو کمپتورپ^۲ توسط باک می افتد. باک از استیون درباره خشم خاموشش می پرسد و استیون سرآخر غضبش نسبت به باک را تأیید می کند - ماه ها قبل، استیون شنیده بود که باک مادرش را «مثل سگ، مرده» خطاب کرده بود. باک سعی می کند که از خودش دفاع کند، سپس تسلیم می شود و استیون را ترغیب می کند که از خشمگین بودن نسبت به تفاخر و غرور خودش دست بردارد. باک وارد قلعه می شود و بدون این که بداند، آوازی را می خواند که استیون برای مادر در حال مرگش خوانده بود. استیون احساس می کند که توسط مادر مرده اش یا خاطره او تسخیر شده است. باک، استیون را به طبقه پایین برای صبحانه فرا می خواند. او استیون را ترغیب می کند تا از هینز، که تحت تأثیر طبع ایرلندی استیون قرار دارد، درخواست پول کند، ولی استیون قبول نمی کند. استیون به آشپزخانه می رود و به باک برای صبحانه کمک می کند. هینز اعلام می کند که زن شیرفروش دارد می آید. باک لطیفه ای می گوید درباره «مادر پیر، گروگن^۳» که چای درست می کند و آب (ادرار) درست می کند و هینز را تشویق می کند که از آن لطیفه در کتابی درباره زندگی مردم ایرلند استفاده کند. زن شیرفروش وارد می شود، و استیون او را به شکل نمادی از ایرلند تصور می کند. استیون از این که زن شیرفروش به باک، دانشجوی پزشکی، بیشتر از او احترام می گذارد در نهان ناراحت است. هینز با او (زن) به ایرلندی صحبت می کند ولی او (زن) حرفش را نمی فهمد و فکر می کند که (هینز) دارد فرانسوی صحبت می کند. باک پول او را پرداخت می کند و زن می رود.

^۱Telemachus - در اسطوره های یونان پسر اولیس و پنلوپه است. در کودکی پسری ترسو بود. اما آتنه به او شجاعت بخشید. در دوران سرگردانی پدر به جست و جویش رفت.

^۲Clive Kempthorpe

^۳Old mother Grogan

هینز می‌گوید که تمایل دارد تا از گفته‌های استیون کتابی بنویسد، ولی استیون می‌پرسد آیا از آن پولی به دست می‌آید یا نه. هینز بیرون می‌رود و باک، استیون را به خاطر گستاخ بودن و از بین بردن فرصتشان برای گرفتن پول میگساری از هینز سرزنش می‌کند. باک لباس می‌پوشد و هر سه مرد به سمت آب می‌روند. در راه، استیون توضیح می‌دهد که قلعه را از وزیر جنگ اجاره کرده است. هینز از استیون دربارهٔ تئوری هملت‌اش می‌پرسد ولی باک اصرار می‌کند آن را به بعد از میگساری به تأخیر بیندازند. هینز توضیح می‌دهد که قلعهٔ مارتلوی آنها، او را به یاد ال-سینور^۴ هملت می‌اندازد. باک، حرف هینز را قطع می‌کند تا پیش بيفتد، بر قصد و «تصنیف عیسی بذله‌گو» را بخواند. هینز و استیون با هم راه می‌روند. همزمان با صحبت هینز، استیون حدس می‌زند که باک کلید قلعه را بخواهد - قلعه‌ای که استیون پول اجاره‌اش را می‌دهد. هینز از استیون راجع به عقاید مذهبی‌اش می‌پرسد. استیون توضیح می‌دهد که دو ارباب، انگلستان و کلیسای کاتولیک، بر سر راه تفکر آزادش ایستاده‌اند و ارباب سوم، ایرلند، از او، «کارهای عجیب و غریب» می‌خواهد. هینز، در حالی که سعی می‌کند دربارهٔ بردگی ایرلند نسبت به بریتانیا دوستانه رفتار کند، به نرمی می‌گوید «به نظر باید تاریخ را سرزنش کرد». هینز و استیون به خلیج خیره می‌شوند و استیون مردی را به خاطر می‌آورد که به تازگی غرق شده است.

هینز و استیون به سمت آب می‌روند، جایی که باک دارد لباس‌هایش را در می‌آورد و دو نفر دیگر، شامل یکی از دوستان باک، دارند شنا می‌کنند. باک با دوستش راجع به دوست مشترکشان، بانون که در وستمیت^۵ است، صحبت می‌کند - بانون ظاهراً دوست‌دختری دارد (که بعداً می‌فهمیم میلی بلوم است). باک به آب می‌زند، در حالی که هینز سیگار می‌کشد. استیون اعلام می‌کند که دارد می‌رود و باک از او درخواست کلید قلعه و دو پنی برای یک پینت^۶ آبجو می‌کند. باک با استیون در ساعت ۱۲:۳۰ در میخانهٔ کشتی^۷ قرار می‌گذارد. استیون می‌رود و عهد می‌کند که امشب به قلعه باز نگردد چرا که باک «غاصب»، آن را به چنگ آورده است.

⁴El-sinore

⁵Westmeath

⁷The Ship

^۶Pint - واحد حجم معادل یک هشتم گالن

فصل ۳

نستور^۱

استیون در حال تدریس در کلاس تاریخ درباره پیروزی پیروس^۲ است - کلاس خیلی نظم و ترتیب ندارد. او به دانش‌آموزان تمرین می‌دهد و پسری به نام آرمسترانگ^۳ حدس می‌زند که از لحاظ آواشناختی، پیروس یک «اسکله»^۴ بود. استیون با او مخالفت نمی‌کند و پیرو جواب آرمسترانگ می‌گوید که یک اسکله، «یک پل ناتمام» است. او خودش را تصور می‌کند که بعداً چاپلوسانه این لطیفه را برای خوشایند هینز تعریف می‌کند. متفکر درباره قتل پیروس و سزار، استیون به ناگزیری فلسفی برخی وقایع تاریخی می‌اندیشد - آیا تاریخ، به سرانجام رسیدن تنها حالت ممکن سلسله وقایع است یا یکی از حالات بیشمار آن می‌باشد؟

استیون بحث کلاس را به سمت لیسیداس میلتون^۵ می‌برد و همچنان به تفکر درباره سوالات خودش درباره تاریخ ادامه می‌دهد، سوالاتی که هنگام خواندن ارسطو در کتابخانه پاریس به آنها فکر کرده بود. تصویری از شعر میلتون، استیون را به تفکر درباره تأثیر خدا روی همه آدمیان وا می‌دارد. استیون به خطوط یک معمای پیش پا افتاده فکر می‌کند و سپس تصمیم می‌گیرد به دانش‌آموزان که دارند وسائلشان را جمع می‌کنند که بروند در زمین‌های بازی کنند، معمای خودش را بگوید. استیون در تنهایی به معمای حل‌نشده خودش درباره «روباهی که مادر بزرگش را زیر یک بوته به خاک می‌سپارد»^۶ می‌خندد.

دانش‌آموزان کلاس را ترک می‌کنند به غیر از سارجنت^۷ که به کمک در درس حساب نیاز دارد. استیون به سارجنت زشت نگاه می‌کند و عشق مادر سارجنت نسبت به خودش را تصور می‌کند. استیون به سارجنت، حاصلجمع‌ها را نشان می‌دهد، و کمی به لطیفه باک فکر می‌کند که می‌گفت تئوری هملت استیون را می‌توان با جبر اثبات کرد. با فکر دوباره به *matris amor* یا عشق مادر، استیون خودش را به شکل کودکی به یاد می‌آورد که مانند سارجنت بدترکیب بود. سارجنت بیرون می‌رود تا به بازی‌های بپیوندد. استیون بیرون می‌رود، سپس می‌رود تا در دفتر کار دیزی منتظر بماند در حالی که دیزی، مدیر مدرسه، در حال رفع و رجوع دعوای بچه‌ها سر بازی‌های است.

آقای دیزی، دستمزد استیون را پرداخت می‌کند و صندوق ذخیره‌اش را به رخ می‌کشد. دیزی برای استیون خطابه‌ای راجع به ارضا شدن با پول به دست آمده و اهمیت نگهداری دقیق پول و ذخیره کردن آن ایراد می‌کند. دیزی خاطرنشان

^۱Nestor - در اسطوره‌های یونان، شاه پولوس است. پسر نرنوس و خلوریس بود. از میان دوازده پسر نرنوس تنها او بود که از حمله هراکلس به پولوس جان سالم در برد. در جنگ تروا سالخورده‌ترین و عاقل‌ترین جنگاور محسوب می‌شد.

^۲Pyrrhus - ژنرال و سیاستمدار یونانی

^۳Armstrong

^۴Pier

^۵Milton's Lycidas

^۶A fox burying his grandmother under a bush

^۷Sargent

می‌کند که بزرگترین افتخار یک انگلیسی این است که می‌تواند ادعا کند که هزینه‌هایش را خودش پرداخت کرده و هیچ بدهی ندارد. استیون قرض‌های فراوان خودش را ذهنی جمع می‌زند.

دیزی می‌پندارد که استیون، که (دیزی) فکر می‌کند فنیان^۸ (ملی‌گرای کاتولیک ایرلندی) است، به دیزی که توری^۹ (پروتستان وفادار به انگلستان) است بی‌احترامی می‌کند. دیزی درباره اعتبار ایرلندی‌اش بحث می‌کند - او شاهد اغلب ماجراهای ایرلند بوده است. دیزی سپس از استیون می‌خواهد که از نفوذش استفاده کند و نوشته‌ای از او را در روزنامه به چاپ برساند. در حالی که او دارد تایپ آن را به پایان می‌رساند، استیون نگاهی به تصاویر اسب‌های مسابقه در دفتر کار او می‌اندازد و یاد گردشی به پیست مسابقه همراه دوست قدیمی‌اش، کرانلی^{۱۰} می‌افتد.

استیون فریادهایی را می‌شنود که به خاطر گلی در مسابقه‌هاکی سرداده شده است. دیزی، نوشته تکمیل شده‌اش را به استیون می‌دهد و استیون آن را به سرعت می‌قاپد. نوشته، خطرات بیماری تب برفکی احشام را گوشزد می‌کند و اظهار می‌دارد که آن را می‌شود درمان نمود. به نظر می‌رسد که دیزی از تأثیر افرادی که در حال حاضر روی قضیه احاطه دارند متنفر است. همچنین به نظر می‌رسد که یهودیان را برای فساد مالی و نابودی اقتصاد ملی سرزنش می‌کند. استیون بحث می‌کند که بازرگانان حریص می‌توانند یهودی یا غیر یهودی باشند، ولی دیزی اصرار دارد که یهودی‌های نسبت به «نور^{۱۱}» گناه کرده‌اند.

استیون، بازرگانان یهودی را که بیرون بازار بورس پاریس می‌ایستادند به خاطر می‌آورد. استیون دوباره با دیزی بحث می‌کند، و می‌پرسد چه کسی نسبت به نور گناه نکرده است. استیون، تعبیر دیزی از گذشته را رد می‌کند و می‌گوید: «تاریخ، کابوسی است که می‌خواهم از آن بیدار شوم». به طور طعنه آمیزی، همان موقع که دیزی دارد درباره تاریخ به مثابه حرکت به سمت «هدف» جلوه خدا حرف می‌زند، گلی در بازی‌هاکی به هدف می‌نشیند^{۱۲}. استیون جواب می‌دهد که خدا چیزی بیش از «فریادی در خیابان» نیست. دیزی ابتدا بحث می‌کند که همه گناه کرده‌اند، سپس زنان را برای آوردن گناه به این دنیا سرزنش می‌کند. او فهرستی از زنان را بیان می‌کند که در طول تاریخ باعث نابودی و تباهی شده‌اند.

دیزی پیش‌بینی می‌کند که استیون زیاد در مدرسه باقی نخواهد ماند، چرا که یک معلم بالفطره نیست. استیون می‌گوید که او بیشتر یک یادگیرنده است یا یاددهنده. استیون با بازگشت به موضوع نوشته دیزی، خاتمه بحث را پیش می‌کشد. استیون سعی خواهد کرد که آن را در دو روزنامه به چاپ برساند. استیون از مدرسه بیرون می‌رود و به خوش‌خدمتی خودش نسبت به دیزی فکر می‌کند. دیزی به دنبال او می‌رود تا آخرین ضربه را به یهودی‌ها بزند - ایرلند هیچ وقت در حق یهودی‌ها جفا نکرده است چرا که آنها هیچ وقت اجازه ورود به کشور را نداشته‌اند.

⁸Fenian

⁹Tory

¹⁰Cranly

¹¹The light

^{۱۲} گل (ورزش) و هدف در زبان انگلیسی هر دو معادل کلمه goal هستند.

فصل ۴

پروتئوس^۱

^۱Proteus- در اسطوره‌های یونان، یکی از خدایان دریا که اشکال مختلف به خود می‌گرفته است. زمانی او را پسر پوزنیدون دانسته‌اند و زمانی ملازم و همنشین وی. او هم از قدرت پیشگویی برخوردار بود و هم از قدرت تغییر شکل در هر زمان که اراده می‌کرد.

فصل ۵

کالوپسو^۱

^۱Calypso- در اسطوره‌های یونان، یک پری دریایی است. دختر اطلس بود و در جزیره اوگوگیا زندگی می‌کرد. اولیس در راه بازگشت از تروا، به این جزیره وارد شد. کالوپسو به او دل بست و او را هفت سال نزد خود نگاه داشت. به اولیس پیشنهاد کرد همیشه با او بماند و جاودان شود. اما اولیس در هوای خانه بود. عاقبت زنوس، هرمس را فرستاد تا کالوپسو را راضی کند دست از اولیس بردارد.

فصل ۶

لوتوفاگ‌ها^۱

^۱ Lotus-eaters یا Lotophagi یا Lotophaguses- به معنی خورندگان نیلوفر آبی، در اسطوره‌های یونان، نام قبیله‌ای است که در ساحل لیبی زندگی می‌کردند. اولیس با همراهانش به جزیره لوتوفاگ‌ها وارد شد. آن‌ها از میوه نیلوفر آبی خوردند و حافظه خود را از دست دادند.

فصل ۷

هادر^۱

^۱Hades- در اساطیر یونانی، فرمانروای مردگان و دنیای زیرزمین، فرزند کروئوس و رئا است. او در قرعه‌کشی با برادرانش، بدترین سهم را برنده شد و آن جهان زیرین یا دنیای مردگان بود در صورتی که برادران او زنوس و پوزئیدون به ترتیب آسمان و دریا نصیبشان شد. از آنجایی که رعایای هادر را مردگان تشکیل می‌دادند، او به کسانی که موجب افزایش جمعیت سرزمینش می‌شدند بسیار علاقه داشت. مانند ارینی‌ها Erinnyes یا خشم و ناامیدی، که کارشان تعقیب گناهکاران و سوق دادن آن‌ها به سمت خودکشی بود.

فصل ۸

آیولوس^۱

^۱Aeolus- در اسطوره‌های یونان، پادشاه جزیره شناور آیولیا و خدای زمینی بادها است. زنوس قدرت مهار بادها را به او داده بود و خدایی زمینی محسوب می‌شد. با مهار باد به اولیس در رسیدن به تروا کمک کرد.

فصل ۹

لاستریگون‌ها^۱

^۱Laestrygonians یا Laestrygones یا Laistrygones- در اساطیر یونان، قبیله‌ای از غول‌های آدمخوار. اولیس در راه بازگشت به ایتاکا با آنها مواجه شد. غول‌ها، بسیاری از مردان اولیس را خوردند و یازده کشتی از دوازه کشتی او را با پرتاب سنگ از بالای تپه نابود کردند.

فصل ۱۰

سیلا و کاربید^۱

^۱ Scylla and Charybdis- یا اسکایلا و کاربیدس یا سیلا و شاریبیدس، دو هیولای دریایی از اساطیر یونان هستند که توسط هومر مورد اشاره قرار گرفته اند. بعد از سنت‌های یونانی، محل آنها را در دو طرف تنگه مسینا و مقابل یکدیگر، در نظر گرفته‌اند. این محل بین سپسیل و سرزمین اصلی گراسیا مگنا یا همان یونان بزرگ (در جنوب ایتالیا) واقع است. گفته می‌شود که سیلا و کاربید، در واقع در کنار یکدیگر، تهدیدی جدی و غیر قابل اجتناب در مسیر عبور ملوانان به حساب می‌آمدند؛ بدین ترتیب، کاربید و سیلا هر دو در خود معنای جلوگیری کننده از عبور را دارند.

فصل ۱۱

صخره‌های سرگردان^۱

^۱Wandering Rocks یا Planctae-در اساطیر یونان، گروهی از صخره‌ها بودند که دریای بین آنها بیرحمانه خروشان بود.

فصل ۱۲

سیرن‌ها^۱

^۱Sirens-یا سایرن، یا حوری دریایی اساطیر یونان، گاهی به صورت موجودی با بدن یک پرنده و سر یک زن، و در سایر موارد به شکل تنها یک زن تصویر شده است. سیرن‌ها دختران خدای دریا فورکیس بوده‌اند، هرچند در نسخه دیگری از اساطیر، پدرشان خدای نهر، آکلوس دانسته شده است. آنها آوازی بسیار زیبا و فریبنده داشتند و دریانوردان را با آوای خود گمراه کرده و به کام صخره‌های مرگ‌آوری که بر روی آن آواز میخواندند، میکشیدند. اولیس، قهرمان افسانه‌ای یونان، توانست بدون هیچ خطری از جزیره آنان بگذرد، از آنرو که طبق نصیحت سیرسه ساحره، او از همراهانش خواست تا گوشه‌ایشان را با موم پر کرده و او را محکم به دکل کشتی ببندند تا با اغوای آنان کشتی را به بیراهه نکشاند و بی هیچ خطری بتواند آواز آنان را بشنود.

فصل ۱۳

سیکلوپ^۱

^۱Cyclops- یکی از موجودات افسانه‌ای در اساطیر یونانی است. سیکلوپ‌ها در اسطوره‌های یونان، غول‌هایی با یک چشم در وسط پیشانی هستند. آنها قدرتمند و سرسخت بودند. حرکات آنها همیشه همراه با خشونت و قدرت بود.

فصل ۱۴

ناوسیکائا^۱

^۱Nausicaa- در اسطوره‌های یونان، دختر آلکینوئوس است. زمانی که اولیس به جزیرهٔ سخریا رسید او عاشق اولیس شد و از پدر خواست اجازه دهد با وی ازدواج کند. اما اولیس که قصد بازگشت به سرزمین خود را داشت نپذیرفت.

فصل ۱۵

گله گاو خورشید^۱

^۱ Oxen of the Sun یا Cattle of Helios- در اساطیر یونان، در جزیره تریناکیا می‌چریدند که معادل سیسیل امروزی است. هلیوس یا خدای خورشید، هفت گله گاو و هفت رمه گوسفند داشت.

فصل ۱۶

کیرکه^۱

^۱Circe-در اسطوره‌های یونان، دختر هلیوس و پرسه است. جادوگری قدرتمند بود که دشمنانش را به حیوان تبدیل می‌کرد. پیکوس، سکولا و همراهان اولیس از جمله کسانی بودند که مورد خشم او قرار گرفتند.

فصل ۱۷

اؤمایوس^۱

^۱Eumaeus-خوک چران اولیس. خدمتکار اولیس بود و او را در راه رسیدن به همسرش پنلوپه یاری داد. در اصل شاهزاده بود ولی کنیزی او را ربود و به لائرتس، پدر اولیس فروخت.

فصل ۱۸

ایتاکا^۱

^۱Ithaca-شهری که اولیس در آن زندگی می‌کرد.

فصل ۱۹

پنلوپه^۱

^۱Penelope-در اسطوره‌های یونان، همسر اولیس و مادر تلماخوس است. او در جوانی به دلیل زیبایی‌اش خواستگاران زیادی داشت. پدرش برای جلوگیری از دعوا و کشمکش مسابقه‌ای ترتیب داد تا برنده آن را به دامادی انتخاب کند. در این مسابقه اولیس سرافراز بیرون آمد و با پنلوپه ازدواج کرد.

بخش سوم

فصل ۲۰

طرح کلی داستان

استیون ددالوس در حال گذراندن ساعات اولیه صبح ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ است و از دوست مسخره‌کننده‌اش، باک مالیگان و هینز، آشنای انگلیسی باک دوری می‌جوید. وقتی استیون می‌خواهد سر کار برود، باک به او می‌گوید که کلید خانه را با خود نبرد و آنها را در ساعت ۱۲:۳۰ در میخانه ببیند. استیون از باک می‌رنجد. حدود ساعت ۱۰ صبح، استیون در کلاس درسش در مدرسه پسرانه گرت دیزی دارد تاریخ درس می‌دهد. بعد از کلاس، استیون با دیزی ملاقات می‌کند تا حقوقش را بگیرد. دیزی کوتاه‌فکر و متعصب، راجع به زندگی برای استیون موعظه می‌کند. استیون قبول می‌کند که نوشته دیزی درباره بیماری احشام را به آشنایانش در روزنامه بدهد. استیون بقیه صبحش را به تنها قدم زدن در ساحل سندی مونت می‌گذراند و منتقدانه به خود جوان‌ترش و به ادراک و الهام فکر می‌کند. او در ذهنش شعری می‌گوید و آن را روی تکه کاغذی که از نوشته دیزی پاره کرده است می‌نویسد. در ساعت ۸ صبح همان روز، لئوپلد بلوم مشغول درست کردن صبحانه است و نامه و صبحانه زنش را برای او به رختخواب می‌برد. یکی از نامه‌های زنش از طرف مدیر تور کنسرت مالی، بلیزس بویلان است (بلوم به این مظنون است که او عاشق زنش نیز هست) - بویلان ساعت ۴ بعدازظهر امروز قرار ملاقات دارد. بلوم به طبقه پایین می‌رود و نامه دخترش میلی را می‌خواند و سپس از خانه خارج می‌شود. در ساعت ۱۰ صبح، بلوم نامه‌ای عاشقانه از اداره پست دریافت می‌کند - او با زنی به نام مارتا کلیفورد تحت نام مستعار هنری فلاور نامه‌نگاری می‌کند. او نامه را می‌خواند، مختصری در کلیسایی می‌ماند و سپس لوسیون مالی را به داروخانه‌چی سفارش می‌دهد. او با بانتم لاینز برخورد می‌کند که اشتباهاً فکر می‌کند بلوم دارد به او راجع به اسب ثروای در مسابقه بعدازظهر گلدکاپ راهنمایی می‌کند. حوالی ساعت ۱۱ صبح، بلوم همراه با سایمون ددالوس (پدر استیون)، مارتین کانینگهام و جک پاور به مراسم خاکسپاری پدی دیگنام می‌رود. مردها با بلوم مثل یک غریبه برخورد می‌کنند. در مراسم خاکسپاری، بلوم به مرگ پسرش و پدرش فکر می‌کند. ظهر، بلوم را در دفتر روزنامه فریمن می‌بینیم که دارد درباره یک آگهی برای کیز مشروب‌فروش مذاکره می‌کند. چندین مرد علاف منجمله مایلس کرافورد ویراستار، در دفتر می‌چرخند و بحث‌های سیاسی می‌کنند. بلوم برای حتمی کردن آگهی خارج می‌شود. استیون با نامه دیزی وارد دفتر روزنامه می‌شود. استیون و بقیه مردها همزمان با بازگشت بلوم دارند به سمت میخانه می‌روند. مذاکرات آگهی بلوم توسط کرافورد که دارد بیرون می‌رود، رد می‌شود. در ساعت ۱ بعدازظهر، بلوم با جوسی برین، عشق قدیمی‌اش برخورد می‌کند و راجع به مینا پیورفوی که در زایشگاه بستری است، صحبت می‌کنند. بلوم وارد رستوران برتون می‌شود ولی تصمیم می‌گیرد به سمت دیوی برن برود تا نهار سبک بخورد. بلوم به یاد بعدازظهری عاشقانه با مالی در هاوث می‌افتد. بلوم خارج شده و دارد به سمت کتابخانه ملی می‌رود که بویلان را در خیابان می‌بیند و به داخل موزه ملی پناه می‌برد. در ساعت ۲ بعدازظهر، استیون دارد «تئوری هملت» خود را به طور غیررسمی برای ای. ای شاعر و جان اگلینتون،

بست و لیستر کتابدار توضیح می‌دهد. ای.ای، تئوری استیون را سبک می‌شمارد و خارج می‌شود. باک وارد می‌شود و با تمسخر، استیون را به خاطر قال گذاشتن او و هینز در میخانه سرزنش می‌کند. در راه خروجی، باک و استیون از کنار بلوم می‌گذرند که آمده تا رونوشتی از آگهی کیز بردارد.

در ساعت ۴ بعدازظهر، سایمون ددالوس، بن دالرد، لئه‌هان و بلیزس بویلان در نوشگاه هتل اورموند گرد هم می‌آیند. بلوم متوجه ماشین بویلان در بیرون هتل می‌شود و تصمیم می‌گیرد او را زیر نظر بگیرد. بویلان خیلی زود برای قرارش با مالی خارج می‌شود و بلوم با عصبانیت در رستوران اورموند می‌نشیند - او موقتاً با آوازخوانی ددالوس و دالرد آرام می‌شود. بلوم جواب نامه‌ی مارتا را می‌نویسد و می‌رود که نامه را پست کند.

در ساعت ۵ بعدازظهر، بلوم به میخانه‌ی بارنی کیرنان می‌رود تا با مارتین کانینگهام درباره مسائل مالی خانواده‌ی دیگنام صحبت کند، ولی کانینگهام هنوز نرسیده است. شهروند، یک میهن‌پرست خشونت‌گرای ایرلندی، سیاه مست می‌شود و به یهودی بودن بلوم می‌تازد. بلوم جلوی شهروند می‌ایستد و از صلح و عشق در برابر خشونت بیگانه‌هراسانه دفاع می‌کند. بلوم و شهروند، قبل از اینکه کالسکه‌ی کانینگهام، بلوم را از صحنه دور کند، با هم در خیابان مشاجره می‌کنند.

حوالی غروب آفتاب، بلوم بعد از رفتن به خانه‌ی خانم دیگنام، در ساحل سندی مونت استراحت می‌کند. زنی جوان که گرتی مک‌داول نام دارد متوجه می‌شود که بلوم دارد از ساحل به او نگاه می‌کند. گرتی عمداً پایش را بیشتر و بیشتر نشان بلوم می‌دهد در حالیکه بلوم دارد یواشکی استمنا می‌کند. گرتی می‌رود و بلوم چرت می‌زند.

ساعت ۱۰ شب، بلوم به زایشگاه می‌رود تا به مینا پیورفوی سر بزند. استیون و چند نفر از دوستانش که دانشجوی پزشکی‌اند نیز در بیمارستان هستند و مشغول نوشیدن و وراجی با صدای بلند راجع به مسائل مرتبط با تولد هستند. بلوم قبول می‌کند که به آنها ملحق شود، هر چند که درنهان به خاطر تقلای خانم پیورفوی در طبقه‌ی بالا، با عیاشی آنها مخالف است. باک از راه می‌رسد و مردها به میخانه‌ی بورک می‌روند. موقع تعطیل شدن میخانه، استیون، دوستش لینچ را راضی می‌کند که به فاحشه‌خانه بروند و بلوم آنها را تعقیب می‌کند تا مراقبشان باشد. بلوم بالاخره، استیون و لینچ را در فاحشه‌خانه‌ی بلا کوهن می‌یابد. استیون مست است و فکر می‌کند که دارد روح مادرش را می‌بیند - مملو از خشم و دیوانگی، چراغی را با چوبدستی‌اش خرد می‌کند. بلوم دنبال استیون می‌رود و او را در بحث با یک سرباز انگلیسی که استیون را کتک می‌زند، می‌یابد.

بلوم، استیون را به هوش می‌آورد و او را به استراحتگاه رانندگان تاکسی می‌برد تا قهوه‌ای بخورد و سر حال بیاید. بلوم، استیون را به خانه‌اش دعوت می‌کند. بعد از نیمه‌شب، استیون و بلوم به خانه‌ی بلوم می‌روند. آنها کاکائوی داغ می‌خورند و درباره‌ی گذشته‌شان صحبت می‌کنند. بلوم از استیون می‌خواهد که شب را بماند. استیون مودبانه تقاضای او را رد می‌کند. بلوم او را بدرقه می‌کند و به داخل برمی‌گردد تا شواهد حضور بویلان را پیدا کند. بلوم هنوز حالش خوب است و به رختخواب می‌رود، و داستان روزش را برای مالی تعریف کرده و از او می‌خواهد صبحانه‌اش را به رختخواب بیاورد.

بعد از اینکه بلوم خوابش می‌برد، مالی بیدار می‌ماند و از تقاضای بلوم برای آوردن صبحانه به رختخواب در تعجب است. ذهن او به دوران کودکی‌اش در جیبرالتر، سکس بعدازظهرش با بویلان، حرفه‌ی خوانندگی‌اش و استیون ددالوس مشغول است. تفکراتش راجع به بلوم در طی مونولوگی که با خود دارد به تندی تغییر می‌کند ولی در انتها با یادآوری لحظات عاشقانه‌ای که در هاوٲ داشتند و با دیدی مثبت به پایان می‌رسد.